

می توانیم این گونه آغاز کنیم: آنجا که سخن باز می ماند، موسیقی آغاز می شود... و یا به این صورت... موسیقی تجریدی ترین... ۱۱ و یا اصلاً این گونه، همه هنرها می خواهند به مرحله ای برسند که موسیقی در آنجاست... ولی صحیح تر آنست که از اینجا آغاز کنیم:

سینما هنر است؟ سینما صنعت است؟ آیا اساساً سینما صنعتی هنرمندانه است؟ و یا بالعکس سینما ترکیبی از چند صنعت است؟ و... ولی آن چه جستار ماست، نه ره یافت به این چراییست که خود، پریشی (تاکتون) بی پاسخ است و نه طرح سؤالی چند وجهی است (که از نظر انسانی) عملی اصولی نیست.

سالها پیش از این، سینمای صامت و سالنهای تماشاها این سینما، که نیاز به حضور عنصر موسیقی در تصویر را با استفاده از یک نوازنده پیانو (مستقر در کنار پرده سینما تا حدودی بر طرف کردند. اما پس از طلوع صنعت دوبلاژ و اتصال باند صدا به حاشیه فیلمهای صامت و در نتیجه تشکیل فیلمهای ناطق، دیگر مشکل با یک نوازنده پیانو بر طرف نمی شد و در نهایت و طی دوره های مختلف با استفاده از ارکسترهای گوناگون و ضبط استودیویی از این ارکسترها در محلی دیگر (استودیو) و انتقال باند ضبط شده لوکسترال به حاشیه نگاتیوها (بر اساس زمانبندی آهنگساز) شکل امروزی «موسیقی در خدمت سینما» صورت گرفت و... اما بحث «سینما در خدمت موسیقی»!

در اوایل سالهای ۱۹۷۰ و با رشد و گسترش روزافزون موسیقی های مردمی در ایالات متحده (از جمله راک اند رول، و سردمداران آن) و سوسوموسی بیتل ها (در اروپا و علی الخصوص انگلستان)، و در نهایت استقبال عامه مردم از این جریانات موسیقایی، شرکت ها و شبکه های مختلف تلویزیونی، بر آن شدند که بخشی از جدول برنامه های خود را به بخش گوشه ها و یا تمام اجراهای این گروه ها و دیگر جنبش های موسیقایی هم راستا، اختصاص دهند. این پوشش تصویری و تلویزیونی، که عموماً از اجراهای زنده (Live) خوانندگان و گروه های مختلف موسیقی صورت می گرفت، در کوتاه مدت با استقبال قشر وسیعی از مردم

مواجه شد. و پس از چندی ارتباط این کمپانی های تلویزیونی، با گروه های سرشناس موسیقی، بیش از یک پوشش خبری ساده و یا تصویری هنری گسترش یافته و در نهایت، عامل موفقیت های بین المللی برخی از این خوانندگان و گروهها (در مقاطع مختلف زمانی) را می توان در ارتباطات زیرزمینی و مافیایی، شبکه های تلویزیونی جستجو کرد (و یا بالعکس).

به هر تقدیر، موسیقی پاپ (با ریشه های بعضاً مذهبی، بومی، عبادی و...) بیش از حد تصور آنچه که پیش بینی می شد در بین طبقات مختلف اجتماع و ملل گسترش یافت و حیات دایم خود را هر روز با موجی نو و چهره ای جدید، استمرار بخشید.

طبعاً، بسیاری از کمپانی های تجاری، اعم از نوشابه سازی تا شرکت های نفتی، در شبکه های تلویزیونی از این حرکت موسیقی که با اقبال و استقبال خارج از تصور قشر های گوناگون مردم در سطح دنیا مواجه شده است، ساده عبور نکردند و با سرمایه گذاری ها، مشارکت ها، چهره سازی ها، انتساب موجهای سیاسی به نهضت های موسیقایی و بسیاری ترندها و تدابیر دیگر، بهره برداری های مالی خود را با سودی سرشار مستمر ساختند.

ولی از آنجا که دامنه رقابت در جذب بینندگان تلویزیونی، میان شبکه های مختلف به شدت جریان داشت، گاه خود شرکت های تلویزیونی، اقدام به برپایی کنسرت های مختلف می کردند و به تبع، انحصار پخش تلویزیونی این اجراها، به همان شرکت ها اختصاص داشت. ولیکن دیری نپایید که این روش نیز از سوی برای کلیه کمپانی های تلویزیونی و تجاری شیوه ای مرسوم شد و از سوی دیگر برخی جریانات سیاسی (با پشتوانه مالی قوی تر) به دوره این انحصارات (به نفع خود) پایان بخشیدند و در نتیجه (بویژه در دهه ۸۰) اجراهای زنده (Live) گروهها و خوانندگان مختلف پاپ، جاز، راک، هارد راک و... با نقطه نظرات به ظاهر سیاسی و یا انسانی (همچون سلسله اجراهای زنده به نفع سیاه پوستان آفریقا با نام Live aid) در زیر چتر وسیع جریانات سیاسی با پوشش خبری و تصویری بسیار

ویدیو کلیپ (آوا و نما)

در جلوه واقعی

موسیقی در ایران

گسترده (و خارج از اندازه های یک یا چند کمپانی تلویزیونی و تجاری) شکل گرفت. در این وضعیت، برخی شبکه های تلویزیونی به فکر

استفاده از برخی تمهیدات (Trockage) تصویری در کنار بخش صرف یک اجرا (به صورت خبری) افتادند و در نهایت، شکلی از پوشش تصویری کنسرت های زنده با آمیخته ای از تصاویری آرشیوی و برخی جلوه های ویژه صورت پذیرفت، که تماماً در جهت جلب بینندگان بیشتر برای شبکه های مربوطه بود. ولی این تدبیر نیز دیری نپایید که رنگ باخت و حضور گروهها و خوانندگان سرشناس. دراستودیوهای تلویزیونی (که طبیعتاً از امکانات گسترده تری در جهت پرداخت تصاویر بهره مند بودند) از یک سو و گسترش امکانات ضبط صدا از حالت صفحه (با محدودیت های اجرایی خاص خود) به کارتریج و کاست (که امکانات جدیدی را به خوانندگان و نوازندگان ارمنغان



پروژه اعلام انسانی و اطلاعات فرنگی
مجموعه اعلام انسانی

می‌کرد) از سوی دیگر، لزوم پرداختن به جلوه‌های تصویری بدیع را یادآور می‌شد.

این جلوه‌های تصویری، که خود از مؤلفه‌های بسیاری از جمله: زیبایی چهره‌ها، خط روایی در ملودی و داستان‌گویی تا گاه پرخاش‌های معرضان به مقولات سیاسی (که در آستانه پایان جنگ سرد، شدتی مضاعف می‌یافت) بهره‌مند بودند مسیر نوینی (تکوین «سینما در خدمت موسیقی») گشود، که امروزه از آن با نام «کلیپ» یاد می‌کنند. در این مسیر پر فراز و نشیب، گاه ملاحظاتی هدیده سیاسی و تجاری (که از یک قماشند) تا به جایی پیش رفت که محبوبیت یک خواننده از اعتبار یک رئیس‌جمهور فراتر رفت و تأیید آن خواننده از آن رئیس‌جمهوری، مقدمات پیروزی سیاسی او را در اذهان عمومی آماده می‌ساخت. پس دور از واقعیت نیست که بگوییم صنعت موسیقی و سینما در خدمت موسیقی، (از کلمه صنعت تماماً استفاده کردم) نظام‌های سیاسی را به دنبال می‌آورند (و یا بالعکس) و در نهایت چیزی در اندازه‌های عبارت «بسیار بسیار مهم و سرنوشت‌ساز» تا حدودی می‌تواند اهمیت این مقوله را در نظام‌های فکری و سیاسی تبیین کند.

اما بحث زیبا شناختی و روانشناسانه قضیه؟

چنانکه می‌دانیم، کلیه هنرهای انتزاعی، با واسطه عمل می‌نمایند. به عبارتی از آنجا که سیستم تفکر عمومی از طریق عوامل صرفاً تجربی (جز در شرایط خاص و افراد ویژه) تحریک ناپذیر است. درک عمومی از محیط و فضاها به واسطه یک عامل ثابت صورت می‌پذیرد. دقیقاً همانند فرایند تفکر (که از ابزار واژه و تصویر بهره می‌گیرد) به دیگر زبان این که؛ درک ما از محیط پیرامون، جز از طریق مقایسه ممکن نیست، به عنوان مثال: مفهوم زمان جز از طریق یادمانهای خاص خود، چون ساعت، عقربه، تولد تا مرگ، مردی که از مردی ساعت را سؤال می‌کند و یا هنگامی که درون قطار نشسته و از ایستگاهی به ایستگاه دیگری می‌رویم، مفهومی عمیقاً درک ناشدنی است و ما عملاً از مقایسه این مفهوم (سویژه بگویم) با تداهی تصویری و یا واژگان (آبژه بگویم) است که به درکی تقریباً نزدیک از زمان می‌رسیم و روشن است که منظور از عنصر ثالث (و یا بگویم کاتالیزور تفکر) چیزی جز همان تداهی تصاویر و یا واژه‌گان نخواهد بود، یا چیزی در همین حدود. درک ما از موسیقی (صرف نظر از مبانی فنی و زیباشناسانه قضیه) عمیقاً همانی است که ذکرش رفت یعنی، درکی با واسطه، درکی مبتنی بر تداهی چیزی که گاه از فرایندهای بیولوژیک ما اعم از ضربان قلب و نبض (با آهنگ ویژه هر فرد) تا اکو سیستم و چرخه‌های پایان‌ناپذیر آن، (به مثابه ضربانگی ازلی) گسترش یافته، چیزی نیست جز یادمانهای تصویری که ما خود و به سلیقه شخصی، از موسیقی و صدا می‌سازیم (چیزی شبیه درک ما

از خدا و یا بسیاری عناصر ماهوی).

البته در این میان، از برخی تجلیات از جمله «شهود» که درکی بی واسطه از مقولات تجربی است، عمداً صرف نظر می‌کنم، چرا که زنجیره بحث از حیطه عمومی خارج شده و مقولات گسترده دیگری خارج از اندازه‌های این مقال، وسط کشیده خواهد شد. (اما این چشم‌پوشی هرگز از ارزشهای ویژه این تجلیات نخواهد کاست) اکنون روشن است که موسیقی یکی از مستعدترین بسترها برای کشت تصویری اندیشه است (بخوانید سوئزه) و لیکن چیزی که در این میان نباید فراموش کرد آن است که زمان کاشت را از یاد نبریم، چرا که مزرعه موسیقی از جمله مزارع یک بار مصرف است، (آنهم اگر به موقع به زیر کشت برود) اما در عین حال از حاصلخیزترین مزارع بوده و هست! به عبارتی دیگر، تزریق اندیشه و یا تصویر به موسیقی (صرف نظر از مقوله کلام) می‌بایست پیش از آن که به بوته درک عمومی گذاشته شود انجام پذیرد (و یا هم زمان) چرا که به محض ارا به یک سلسله اصوات در قالبی به نام موسیقی، به شنونده، ذهن او بلافاصله به جهت درک موضوع از طریق مقایسه و تداهی، ابژه‌های ویژه خود را یافته و مناسبات خاص خود را برقرار می‌نماید و در نهایت پذیرش دیگری از سوی او در خصوص موسیقی مذکور صورت نخواهد گرفت، مثالی بیاورم از «شوپنهاور» که اذهان می‌دارد؛ گاه با شنیدن یک قطعه موسیقی ممکن است به یاد یک تکه ابر بهاری و یا آن روز که در تراس نشسته و بازی بچه‌گره‌ها را نظاره می‌کردیم، بیفتیم، اما هرگز از دیدن یک تکه ابر بهاری و یا هنگامیکه در تراس نشسته و به بازی بچه‌گره‌ها نگاه می‌کنیم، به یاد یک قطعه موسیقی نخواهیم افتاد. توضیح ساده این مثال، همانی بود که پیش از این گفته شد.

و اما بحث مهم، و آن چیزی که امروزه با نام آوا و نما (بخوانید ویدئو کلیپ) ... ولی نه، آنچه که اساساً محلی از مقایسه ندارد، همین آوا نمای وطنی است با نگرش جهانی، به مسئله کلیپ پس بگردیم و بپردازیم به ویژگی‌های یک کلیپ موفق، موضوع را با نقل یک خاطره از هوشمندانه‌ترین کلیپی که در تمام عمر دیده‌ام دنبال کنم:

چندین پیش در کوران بازیهای جام جهانی ۱۹۹۸ فرانسه، به اتفاق جمعی از دوستان، جهت اجرای کنسرت موسیقی سنتی ایران به فرانسه رفتیم. به واسطه نوع برگزاری مسابقات، تقریباً در تمام فرانسه از شمالی‌ترین نقاط تا جنوبی‌ترین قسمت‌ها سفر کردیم، اما هرآنچه که دیدیم و شنیدیم یکسو و گذاری که به منطقه‌ای در چهل کیلومتری جنوب شرقی فرانسه به نام «دیسنی لند» داشتیم، در یکسو. دیسنی لند یک مجموعه تفریحی است که مستقیماً از طرف کمپانی معظم «والت دیسنی» اداره می‌شود. از این مجموعه تا آنجا که من می‌دانم دو کپی دیگر در شهرهای لس‌آنجلس ایالات متحده و توکیو ژاپن موجود است که هر شهر با

نقشه‌ای برابر و برنام‌ه‌ای واحد اداره می‌تردد. ارعظمت و گستردگی و تنوع این مجموعه که بگذریم (چیزی که خود جای بحث بسیار دارد) از یک سینمای ویژه، در دیسنی لند نمی‌توان گذشت. «یک سینمای سه بعدی»، برای ورود به این سینما، احتیاجی به بلیط نبود و تنها در آستانه ورود به سالن، عینکهای ویژه‌ای (که انکسار نور را تشدید می‌کرد) دریافت کردیم که می‌بایست در تمام طول مدت نمایش، به چشم می‌زدیم؛ و اما موضوع تصویر؛ (صرف نظر از تقطیع نمایی به خارجی و داخلی و روز و شب و غیره و ذالک)؛

اکنون در عمق کاینات هستیم، با انبوهی از سیاره و ستاره و کهکشان و توده‌های به هم فشرده آسمانی و فضایی تاریک، آمیخته به گونه‌ای موسیقی از ترکیب طول موجهای مختلف صوتی و با سرعتی بسیار غیر محسوس رو به سمت جلو پیش می‌رویم، از گوشه سمت راست بالا یک تکه جرم آسمانی به آرامی نزدیک می‌شود و به واسطه آن عینک کذایی در فاصله مجازی نیم متری از صورت قرار می‌گیرد و حول یک محور، به آرامی گردش می‌کند (یک به یک دست می‌بریم که بگیرمش و ... خجالت می‌کشیم). چیزی حدود یک یا دو دقیقه، این جرم آسمانی در آن فاصله بسیار نزدیک به صورت حول یک محور ثابت و به همراه موسیقی ملایم الکترونیکی قرار می‌گیرد و در نتیجه‌ی این حرکت آرام و این فضای ساکت، رخوت هول‌انگیزی ما را در برمی‌گیرد که ... ناگهان این جرم آسمانی با صدایی بسیار مهیب در فاصله نیم متری از صورت ما منفجر می‌شود ... (همه زیر صندلی می‌رویم و ... خجالت می‌کشیم!) و موسیقی (با تم ملودرام) بدون کلام (به مشابه یک اورتور) آغاز می‌شود. (لازم به ذکر است که این موسیقی قطعه‌ای از آلبومی بود که منحصرأ جهت کلیپ مذکور ساخته شده و تاکنون در هیچ جای دیگری بخش نگردیده بود.) اوضاع که به حالت هادی در می‌آید متوجه می‌شویم، داخل سفینه‌ای مضحک و عجیب قرار گرفته‌ایم که تحت کنترل سه نفر قرار دارد. جکسون (خواننده قبلاً سیاه، فعلاً سفید آمریکایی) یک بچه فیل مسخره و یک پرنده خیالی و در عین حال زیبا و جذاب. که هر سه به شدت نگرانند و در زمینه موسیقی (که اکنون از حالت ملودرام به سمت جنایی تفسیر هارمونی داده است) از حمله احتمالی سفینه‌ای غول پیکر که در مجاورت ایشان قرار گرفته صحبت می‌کنند ... و بالاخره با آژیرهای گیتار برقی، حمله سفینه غول پیکر آغاز می‌شود و ... جکسون و بچه فیل و آن پرنده مضحک به اسارت افراد مخوف و سیاهپوش آن سفینه در می‌آیند، ... در صحنه بعد جکسون و همراهانش را می‌بینیم در سرسرای که بیشتر به اودیسه‌های فضایی شبیه است به زمین می‌افتند (خافل نشویم که از این به بعد والور خاکستری صحنه به شدت افزایش می‌یابد.) و در گوشه دیگر این سرسرا که ستونهای پولادین، با انبوهی از کابلها و سیمهای روغنی و کثیف آن را احاطه کرده‌اند، زنی را با

چشمانی خبیث و ناخنده‌های آهنین در جامه‌ای چرمین و سیاه می‌بینیم که ظاهراً حکمران این شهر فضایی است ... از این لحظه به بعد از آنجا که زبان انگلیسی ما در سطح بسیار بالایی قرار دارد! علی‌رغم وجود یک گوشه با امکانات انتخاب زبان به ۵ زبان زنده دنیا، نفهمیدیم که این زن به جکسون و جکسون به او چه گفت که ظاهراً زن سفاک! حکم به قتل او! فاه و سربازانی سیاهپوش و هولناک از چند طرف او را احاطه کرده و قصد انتقال او را از سراسرا دادند که ... بچه فیل همراه جکسون از یک لحظه غفلت محافظان، استفاده کرده و کی‌بورده مضحک و عجیبی را در گوشه‌ای از این سرسرای هول انگیز بر پا می‌کند. اما به پیش از آن که انگشتانش امکان لمس کلیدها را پیدا کند سربازان محافظ او را دوره می‌کنند و ... بالاخره در یک لحظه خود را به پشت کی‌بورده رسانده و نخستین آکورد - آژیرها را از آن خارج می‌کند. جکسون که تاکنون قدرت خلاصی از چنگال افراد سیاهپوش را نداشته، با شنیدن این آکورد - آژیر آشنا قدرتی مضاعف یافته و ترانه خود را آغاز می‌کند ... و با هر حرکتی خیل مهاجمان را متلاشی کرده و با هر حرکتی از مهاجمین بیهوش و افتاده بر روی زمین، هم‌آوردانی دیگر با جامه‌هایی روشن رنگارنگ می‌آفرینند، که او را در هم‌مخوانی و رقص، همراهی می‌کنند ... موسیقی که اکنون به اوج کاربردهای ارکسترال خود رسیده است، ضرب‌آهنگی محرک و تند یافته و رقص - آواز جکسون، با هر حرکت گروهی و هر اشاره دست، گوشه‌ای از این سرسرای هول انگیز را به رنگ و طراوت و سبزی بدل می‌کند، ستونهای پولادین به درختهایی توأمند بدل می‌شوند، کابلها و سیمهای چرک و سیاه به پیچک‌های پاس و نسترن و ... آن زن مخوف که تا لحظه‌ای قبل، بیهوش بر سریر خود از حال رفته بود، کم‌کم با استحالته‌ای مبتنی بر جلوه‌های بصری، به خواب‌رویی رویایی بدل شده و کم‌کم چشم از هم می‌گشاید و ... خلاصه جکسون با گروهی هم‌رقص و هم‌آوا (که اکنون خیل عظیمی شده‌اند)، جای جای این سیاره سوخته و کثیف و دود آلود را به باغ و بوستان بدل می‌کند و خود در آستانه‌ای از بلوط و پیچک در نور خورشید مستحیل شده و ... (موسیقی فیدوات می‌شود) مجدداً به عمق کاینات برمی‌گردیم و (بدون موسیقی و در سکوتی محض) آن جرم آسمانی دوباره از گوشه بالایی صحنه به ما نزدیک می‌شود، در فاصله نیم متری از صورت ما حول محوری ثابت به آرامی گردش می‌کند و ... (یک به یک دست می‌بریم که بگیرمش و ... خجالت می‌کشیم) ...

ما، گنج و گنگ و مبهوت، با قدمهایی لرزان و اندیشه‌ای سوزان، همچو از خواب پریده‌ای مات، سالن تاریک سینما را ترک می‌گوییم، همین!